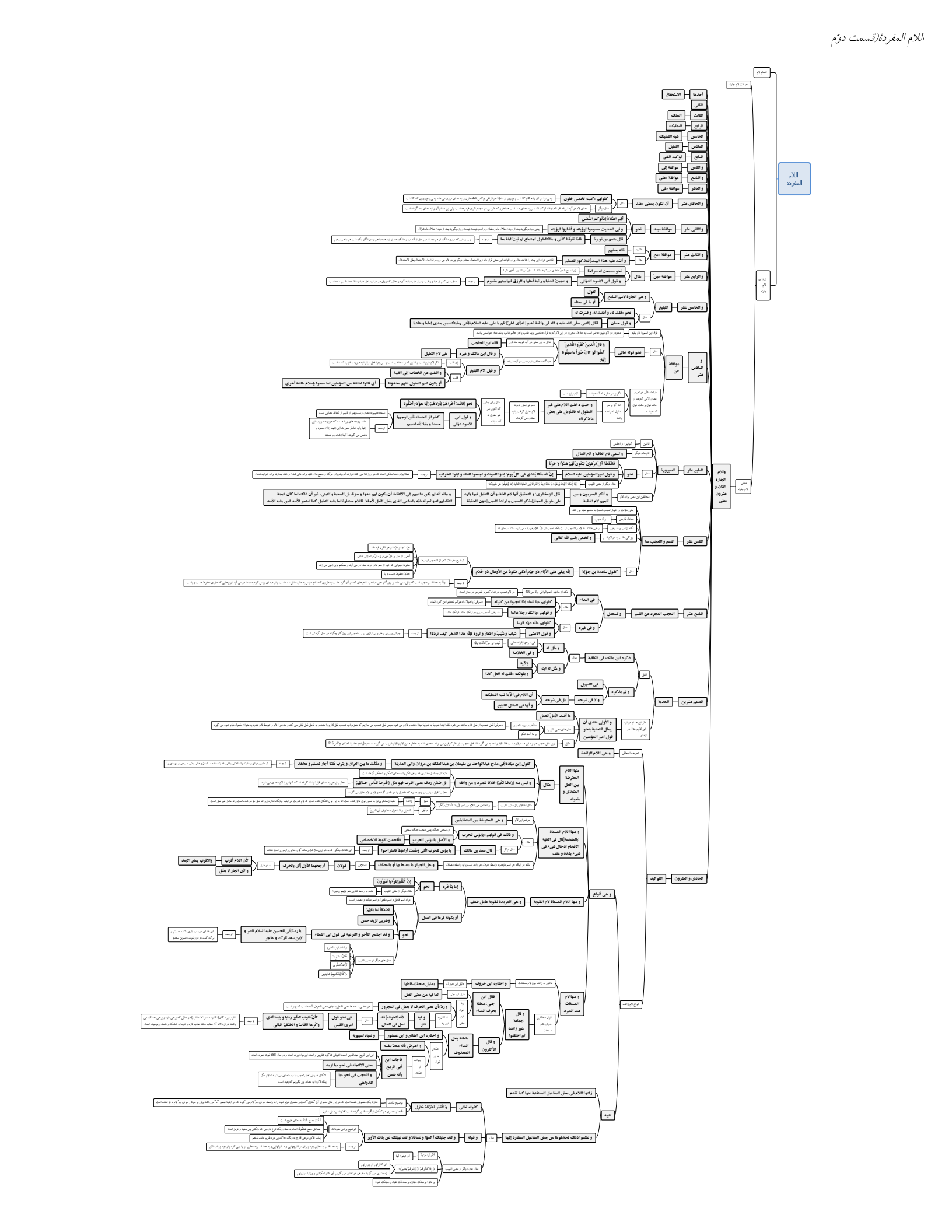
اللام المفردة
قسم الاول
حرکت لام جارّه
بررسی لام جارّه
معنی لام جارّه
أحدها — الاستحقاق
الثانی
الثالث — الملک
الرابع — التملیک
الخامس — شبه التملیک
السادس — التعلیل
السابع — توکید النفی
و الثامن — موافقة إلی
و التاسع — موافقة «علی»
و العاشر — موافقة «فی»
و الحادی عشر — أن تکون بمعنی «عند»
مثال — کقولهم «کتبته لخمس خلون»
یعنی نوشتم آن را هنگام گذشتن پنج روز از ماه(المعرفة فی ج2 ص 440 مقول را اینه معنای مرور بی مدّه یعنی پنج روزی که گذشت
مثال دیگر — معنای لام در آیه شریفه اقم الصلاة لدلوک الشمس به معنای عند شده است همانطور که طبرسی در مجمع البیان فرموده است ولی این عنده آن را به معنای بعد گرفته است
و الثانی عشر — موافقة «بعد» — نحو — أقیم الصلاة لدلوک الشّمس
و فی الحدیث «صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته
یعنی روزه بگیرید بعد از دیدن هلال ماه رمضان و واجب نیست نیت روزه بگیرید بعد از دیدن هلال ماه شوال
قال متمم بن نویرة — فلمّا تفرّقنا کأنّی و مالکاًلطول اجتماع لم نبِتْ لیلة معا
ترجمه — پس زمانی که من و مالک از هم جدا شدیم مثل اینکه من و مالک هرگز با هم نبودیم مثل اینکه یک شب هم با هم نبودیم
و الثالث عشر — موافقة «مع» — مثال — قاله جنهم
قائلین — و اشد علیه هذا البیت:[الکامل] و لقد کوی قلمتم
تقاضی توان این بیت را شاهد مثال و اثبات این معنی قرار داد زیرا احتمال معانی دیگر نیز در لام می رود و اثبات بطل الاستدلال
و الرابع عشر — موافقة «من» — مثال — نحو سمعت له شراخا
و قول أبی الاسود الدؤلی — و عجبت للدنیا و رغبة أهلها و الرزق فیها بینهم مقسوم
ترجمه — تعجب می کنم از دنیا و رغبت و میل اهل دنیاء آن در حالی که رزق در میانبین اهل دنیا توسط خدا تقسیم شده است
و الخامس عشر — التبلیغ — و هی الجارة لاسم السامع — قول — أو ما فی معناه
مثال — نحو «قلت له، و أذنت له، و فسّرت له
و قول حسان — فقال إقضی صلّی الله علیه و آله فی واقعة غدیر[ه]أی علیّ: قم یا علی علیه السلام فإنّنی رضیتک من بعدی إماما و هادیا
مجرور در لام تابع جاهر است ب به تعلق مجرور در این لام که قول مناسبی باید عقاب یا امر عکس عقاب باشد مثلا حوشش باشد
و الخامس عشر — موافقة من — مثال — نحو قوله تعالی — الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کَانَ خَیْراً مَا سَبَقُونَا إِلَیْهِ
قائل به این معنی مرد آیه شریفه دیگر نیز
دیدگاه مخالفین این معنی مرد آیه شریفه
قائله ابن الحاجب
و قال ابن مالک و غیره — هی لام التعلیل
زیرا تفاوت — اگر لام تابع است و التبلیغ است و التبیین آنها مخالف است پس چرا اهل سیبویه به صورت غلیب آمده است
و قیل لام التبلیغ — و التثبت عن الخطاب إلی الغیبة
قائل — أو یکون اسم المقول علیهم محذوفا — أی قالوا لمخالفة من المؤمنین لما سمعوا بإسلام طائفة أخری
ضابطه کلّی در تعیین معانی لام که بعد از مقول قول و مشتقه قول آمده باشند
اگر بر سر مقول له آمده باشد — لام تابع است
اما اگر بر سر مقول له نیامده باشد — و حیث دخلت اللام علی غیر المقول له فالتأویل علی بعض ما ذکرناه
مسوغی یعنی باباید لام تعلیل گرفت یاید معنای من گرفت
مثال برای معانی که لام بر سر مقول له دخل شده باشد
نحو [قالت أخراهم لأولاهم رَبَّنَا هؤلاء أضلّونا
و قول ابی الاسود دؤلی — کضرائر الحسناء قلن لوجهها — حسداً و بغیاً إنّه لدمیم
مصدر دمیم به معنای زشت بهتر از دمیم از لحاظ معانی است
مقلد زوجه هاقی زیبا هستند که هرزه در صورت آن زیبا باید عاطفی صورت این زیبا زنان حسود و دشمن می گویند. آنها زشت زیبا هستند
ترجمه
و الثامن عشر — الضرورة — کرهون و اعظم — در هامی دیگر
و تسمی لام العاقبة و لام المآل — فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً
مثال — نحو — و قول امیرالمؤمنین علیه السلام — إن لله ملکاً ینادی فی کلّ یوم: لدوا للموت و اجمعوا للفناء و ابنوا للخراب
مسماة و برای خدا ملکی است که هر روز ندا می کند فرزند آورید و برای مرگ و جمع مال کنید برای فنای شدن و خانه سازید برای خرابی شدن
ترجمه
مثال دیگر از علی الغیب — إِنَّ أَنْکَالاً وَ جَحِیماً وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِیماً
مخالفین این معنی برای لام — و أکثر الجمهور و من تابعهم لام العاقبة — قال الزمخشری: و التحقیق أنها لام العلة، و أن التعلیل فیها وارد علی طریق المجاز[ذکر المسبب و ارادة السبب] دون الحقیقة
و بیانه أنه لم یکن داعیهم إلی الالتقاط أن یکون لهم عدواً و حزناً، بل المحبة و التبنی، غیر أن ذلک لما کان نتیجة التقاطهم له و تربته شبه بالداعی الذی یفعل الفعل لأجله؛ فاللام مستعارة لما یشبه التعلیل کما استعیر الأسد لمن یشبه الأسد
التاسع عشر — القسم و التعجب بما — یعنی ثلاثه برای خوب است که باقی نمی ماند و روز گار طی صاحب شاع هاق که در آن گرد عاشت و طوزیی که شاع عایش به عقب مالی شده است و از صدای پایش کوه به صدا در می آید از وهابی که دارای عظمت هست و پاست
و بشّر الخلق بأنّی قد خلقت بشراً — سوی آدم خلقت بشر خواهم آفرید
و لا تخص باسم الله تعالی
مثال — کقول ساعدة بن جؤیة — لله یبقی علی الأیام ذو حید أبقی مثلهُ من الأنام ذو خدم
ترجمه — «لا» به خدا قسم صحیح است که باقی نمی ماند و روز گار طی صاحب شاع هاق که در آن گرد عاشت و طوزیی که شاع عایش به عقب مالی شده است و از صدای پایش کوه به صدا در می آید از وهابی که دارای عظمت هست و پاست
ترجمه
العشرون — التعجب المجرد عن القسم — و تستعمل — فی النداء — مثال — کقولهم «یا للماء، إذا عجبوا من کثرته
مسوغی: یا «لام» دو مرتبه تعجب من کثرة الماء
و قولهم «یا لک رجلا عالما
مسوغی: تعجب من رجل دانشگاه عالم کردنگی عالم
و فی غیره — کقولهم «لله درّه فارسا
و قول الاعشی — شباب و شیب و افتقار و ثروة فلله هذا الدهر کیف ترددا
جوانی و پیری و فقر و بی نیازی پس مخصوص این روزگار چگونه در حال گردش است
ترجمه
الحادی عشر — التعجب من الشیء — و متعلق — ذکره ابن مالک فی الکافیة — مثال — و مثّل له — کرر اسم بعد جره تعالی — تعجب لی من اشتکاک ربّ
و فی الخلاصة — و مثّل له ابنه — و بثوبک «لله در ابیه — و لم یذکره — فی التسهیل — و لا فی شرحه — بل فی شرحه — أن اللام فی الآیة تنبه التملیک — و أنها فی المثال للتبلیغ
الثانی عشر — التعدیة — هل ان عنده مرادیه این لام و مثال در نزد م
و الاولی عندی أن یعلّل للتعدیة بنحو قول امیر المؤمنین — یا أقسد الإبل لتعمل — یا تعرب زیدا لتعرب — و یا أخا لبکر — مثال های علی الغیب
دلیل — زیرا فعل تعجب در نزد ن عنده مالا زائده می گیرد تا فعل تعجب بنابر نظر کوفیین می تواند متعدی باشد به مفعول همین حاشیة الصبان ج1ص 215
الحادی و العشرون — التوکید — و هی الزائدة — تعریف اصلی — منها اللام المحرضة بین الفعل المتعدی و مفعوله — مثال — کقول ابن میّادة:إلی مدح عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملک بن مروان والی المدینة
و ملّکت ما بین العراق و یثرب ملّکا أجار لمسلم و معاهد
ترجمه — تو بابین عراق و مدینه را سلطانی باقی که پناه داده مسلمان را ملی یعنی مسیحی و یهودی را
و لیس منه (ردف لکم) خلافا للمبرد و من وافقه — بل ضمّن ردف معنی اقترب فهو مثل إقترب للناس حسابهم
عبد ا زمخشری به معنای قرب را باتا گرفته که آنها نیز با لام معنی می شود
تعجب برای بی ربه معنای قرب را باتا گرفته که آنها نیز با لام معنی می شود
مثال اعتلائی از علی الغیب — و اعتلف فی الفلاة من نعم [ربّ] اللّه [لِیَرْکَبَ] أکثر
فعل — زائده — فعل — و فاعل — فعل — و فاعل — الفعل و المفعول مخفوض أی لیرکبن
و هی المحترضة بین المتحابین — موضع این لام
و منها اللام المسماة بلام الصیرورة — و ذلک فی قولهم «بایوس للحرب — أی سیحتی جنگها یعنی صعب جنگ سختی
و الأمثل یا بوس للحرب — فالحمت لتقویة الاختصاص
مثال — مثال دیگر — قال سعد بن مالک — یا بؤس للحرب التی وضعت أراهط فاستراحوا
ترجمه — این شانت جنگی که به هزاری هلاکت رساند گروه هایی را پس راحت شدند
لان اللام أقرب — و الاقرب یعمّ الابعد — و لان الجار لا یلغی — ترجمه — لان — قولان — أرجحیهما الأول أی بالحرف — تعلیل — و هل الجرار ما بعدها یا بالمضاف — نکته در اینکه هر اسم بلغیده به واسطه حرف جر زائد است یا به واسطه مضاف
و هی أنواع — و منها اللام المسماة لام التقویة — و هی المزیدة لتقویة عامل ضعف بحرف الندء — و قال جماعة: دخل زائدة لم یحتلفوا — و قال الأکثرون — متعلقة بفعل الندء المحذوف — و اختاره ابن خروف — دلیل ابن خروف — بدلیل صحة إسقاطها
قائلین به زائده بودن لام مستحقات — مثال های علی الغیب — لما فیه من معنی الفعل — دلیل ابن جنی — فقال ابن جنی: متعلقة بحرف الندء — زیرا نوع لی حتی — تشکل زیرا این لام — و فیه نظر — لأنه[أخرف] قد عمل فی المحال — و رد بأن معنی الحرف لا یعمل فی المجرور — در بعضی نسخه ها معنی الفعل به معنای حرف الحرف آمده است که بهتر است
فی نحو قول امرئ القیس — کأنّ قلوب الطّیر رطباً و یابساً لدی — وکرها العنّاب و الحشف البالی
ترجمه — قلوب پرنده گان[تشکلات توسط مقاتلین] مرا حالی که بر می افتاد و برمی خشکد می باشند در نزد ه لانه آن عناب مانند عناب تازه خرمای خشکده و خشده و پوسیده است
و نساء تسیوه — و اختاره ابن الضائع و ابن عصفور — و اعترض بأنه مخدوش بنفسه — فاجاب ابن أبی الربیع بأنه حسن — معنی الالتجاء فی نحو «یا زید — و التعجب فی نحو «یا للدواهی
ابن ابی الربیع: عبدالله بن احمد اشبیلی دیگره نظرین و استاد ابوحیان بوده است و در سال 688 فوت نموده است
تشکل مسوغی: فعل تعجب با بی مخصص می شوده لام بگر اینکه لام زائده معنای بین بگیرم که بعید است
نتیجه — زادوا اللام فی بعض المفاعیل المسکنیة عینها کما تقدم
و عکسوا ذلک فحذفوها من بعض المفاعیل المنظورة إلیها — مثال — و قوله — و قد جنیتک أکمؤاً و فالوذجاً — و قد نهیتک عن بنات الأوبر
کلوله عانی — و القدر قدزاده مازاری — توضیح داده — نکته: بافک معنوایی نصب است که در این مثال مفعول آن "فالوذجاً" است و مفعول مواو خوده زیاده واسطه حرفی جر لام می گیرد که در اینجا ضمیر "ه" می باشد ولی بر سرش حرف جر"لام" دگر نشده است
نکته: زمخشری در کشاف دیگره نظر گرفته است. نظاره سوء می مازاری
توضیح برخی خرده ها — اکثر جمع کثرة به معنای خارج است
مسائل جمع قشرة است به معنای یک نوع قارچی که رنگش بین سفید و قرمز است
بنات الاوبر برخی خارج به رنگ خاکی بی مزه قرار ماند شعبی
ترجمه — نات الاوبر برخی خارج به رنگ خاکی بی مزه قرار ماند شعبی
به خدا قسم به تحقیق چیدم برای تو نارهایی و صطرلهایی و به خدا قسم به تحقیق تو را نهی کردم از چیدن بنات الاوبر
مثال های دیگر از علی الغیب — کقولها جریة — ای تجری لها
و إذا کالرجل أوزارهم یلبسونها — ای کارهایشان را بر دوشهایشان
و إذا کالرجل أوزارهم یلبسونها — درمختاری می گوید مضاف در تقدیر می گیریم ای کالرجل اسکلهم و وزرها سرزوهم
و فالوا و هنگ میزاره و صدنگ طیّاره و جینگ شره